www.pecritique.com

آبان
۱۴۰۵

نقد اقتصاد سیاسی

ماکیاولی و قیام کارگران چومبی فلورانس



فرزاد وحیدی‌پور



Painting by Giuseppe Lorenzo Gatteri

قیام چومپی (Ciompi Revolt) در سال ۱۳۷۸ میلادی، یکی از برجسته‌ترین و نخستین جنبش‌های کارگری تاریخ اروپا به شمار می‌رود. این رویداد در اوایل رنسانس فلورانس رخ داد و طی آن، کارگران صنعت پشم (Ciompi) و پیشه‌وران فرودست (sottoposti) در برابر انحصار قدرت و ثروت هفت «صنف بزرگ» (Arti Maggiori) ایستادند. این قیام را باید نمودی از منطق درونی ساختارهای نهادی و واقعیت‌های اجتماعی ـ اقتصادی جمهوری فلورانس دانست. چنان‌که الکس کیتچل نیز تصریح می‌کند، این شورش برآیند ساختارهای نهادی موجود و تفاوت‌های عمیق طبقاتی در این جمهوری بود. در نظام صنفی فلورانس، هفت «صنف بزرگ» از برتری اقتصادی و سیاسی چشمگیری برخوردار بودند و سهم نامتناسبی از مناصب حکومتی را در اختیار داشتند. چهارده صنف کوچک‌تر (Arti Minori) نیز، هرچند با سهمی محدودتر، در ساختار سیاسی شهر نمایندگی داشتند؛ اما کارگران فاقد صنف مستقل، از جمله چومپی‌ها و گروه‌هایی که تابع صنوف دیگر بودند، از امکان نمایندگی مستقل و سازوکار مؤثر دادخواهی محروم می‌ماندند. این محرومیت نهادی، در کنار پی‌آمدهای اقتصادی و جمعیتی طاعون سیاه (۱۳۴۸)، بحران بدهی و مالیات، وام‌های اجباری، بی‌ثباتی اشتغال و مناسبات نابرابر کارفرما و کارگر، به تنش‌هایی جدی بر سر دستمزد و شرایط کار انجامیده بود.

بااین‌حال، جرقه‌ی اولیه‌ی شورش از دل منازعات درون طبقه‌ی نخبه زده شد. حزب حاکم گوئلف (Parte Guelpha) با استفاده از ابزارهای قانونی نظیر «محرومیت از مناصب» (Admonitions) و «تبعید یا مجازات مرگ»(Prescriptions) ، رقبای سیاسی خود را از صحنه بیرون می‌راند. در سال ۱۳۷۸، سالوسترو دِ مدیچی از دشمنان حزب گوئلف به مقام گنفالونیر عدالت (عالی‌ترین منصب اجرایی) رسید. او برای تضعیف رقبا، تلاش کرد تا «قوانین عدالت»(Ordinances of Justice) را احیا کند تا رهبران حزب گوئلف را به‌عنوان اشراف (Magnates) از حکومت خارج سازد. وقتی شوراهای شهر با این طرح مخالفت کردند، سالوسترو با یک مانور سیاسی، طبقات پایین شهری (popolo minuto) را به خیابان‌ها فراخواند و آن‌ها را به آتش زدن خانه‌های رهبران گوئلف تحریک کرد.[۱]

این اقدام، کنترل اوضاع را از دست سالوسترو خارج کرد. در مرحله‌ی بعدی، در ژوئیه‌ی ۱۳۷۸، صنف‌های کوچک‌تر که خود از سلطه‌ی صنف‌های بزرگ ناراضی بودند، با کارگران چومپی متحد شدند و کاخ حکومت (پالازو وکیو) را به محاصره درآوردند. مطالبات آنان شخص بود و از جمله شامل تشکیل سه صنف جدید برای کارگران فاقد صنف مستقل، اختصاص دو کرسی از هشت منصب پریوریِ سیگنوریا به این سه صنف، بازگرداندن یک کرسی به صنوف کوچک‌تر، کنارگذاشتن قاضی غیرفلورانسیِ منصوب از سوی صنف پشم، عفو برخی محکومان و بازگرداندن حقوق کسانی بود که از مناصب محروم شده بودند. آنان همچنین خواهان امکان برگزاری اجتماعات صنفی و اصلاح سیاست‌های مالی حکومت، به‌ویژه مقررات مربوط به وام‌های اجباری و بدهی عمومی، بودند. در این لحظه‌ی حساس، مردی به نام *میکله دی لاندو*، یک شانه‌زن پشم از طبقات فرودست، توسط شورشیان به‌عنوان رهبر و گنفالونیر برگزیده شد. اما میکله دی لاندو به‌تدریج از متحدان پیشین خود فاصله گرفت و به نیروهای ثروتمندتر شهر نزدیک شد. در درگیری‌های خونین پایان اوت ۱۳۷۸، چومپی‌ها در برابر ائتلافی از نیروهای حکومتی و اعضای صنوف دیگر شکست خوردند. صنف مستقل چومپی‌ها پس از شکست قیام برچیده شد؛ سپس در سال ۱۳۸۲، با بازگشت الیگارشی، صنف‌های جدید مربوط به رنگرزان و دوزندگان لباس مردانه نیز منحل شدند و بخش مهمی از اصلاحات سال ۱۳۷۸ از میان رفت.[۲]

پارادوکس ماکیاولی و دفاع پنهان از پلبی‌ها

نگاه نیکولو ماکیاولی به قیام چومپی در تاریخ‌های فلورانس یکی از لایه‌دارترین و بحث‌برانگیزترین بخش‌های تفکر سیاسی اوست. در یک خوانش سطحی، به نظر می‌رسد ماکیاولی با توصیف شورشیان به‌عنوان افرادی «ذاتاً شرور» که از شرارت و بدکاری لذت می‌برند، موضعی کاملاً محافظه‌کارانه و ضدپلبی اتخاذ کرده است. مشهورترین نمونه‌ی این رویکرد، سخنرانی آتشین یکی از رهبران ناشناس چومپی است که در آن، مردم را به کشتار، آتش‌سوزی و نیرنگ تشویق می‌کند و با اشاره به یکسان‌بودن ذات فقرا و ثروتمندان، تنها راه بقا را زور و تقلب می‌داند. بسیاری از مفسران

این سخنرانی را بیانگر چرخش ماکیاولی به سمت بدبینی نسبت به توده‌های مردم دانسته‌اند.

«اگر اکنون سخن بر سر این بود که آیا باید دست به سلاح ببریم، خانه‌های شهروندان را غارت کنیم و به آتش بکشیم و کلیساها را تاراج کنیم، من از جمله کسانی بودم که شایسته می‌دانستند این کار بیش از این سنجیده شود؛ و شاید فقر و امنیت را بر پی‌جویی خطرناکِ خیری نامطمئن ترجیح می‌دادم. اما اکنون که سلاح برداشته‌ایم و دست به کار شده‌ایم و جرم‌های بسیاری مرتکب گشته‌ایم، به گمان من باید بیندیشیم که چگونه می‌توانیم از این راه بازگردیم و خود را از پی‌آمدهای آنچه تاکنون کرده‌ایم برهانیم. بی‌گمان، بر این باورم که اگر هیچ چیز دیگری نمی‌توانست ما را به راه آورد، ضرورت خود این کار را می‌کرد. می‌بینید که سراسر شهر از شکایت و خشم علیه ما آکنده است؛ شهروندان سخت به یکدیگر پیوسته‌اند و اعضای سیگنوریا پیوسته با صاحبان مناصب عمومی در نشست و برخاست‌اند. یقین بدانید که علیه ما نقشه‌ای می‌کشند و طرح تازه‌ای می‌ریزند تا بار دیگر ما را به زانو درآورند. پس باید دو چیز را پیش چشم داشته باشیم و به دو نکته بیندیشیم: نخست، چگونه می‌توانیم از کیفر آنچه در این چند روز گذشته انجام داده‌ایم بگریزیم؛ و دوم، چگونه می‌توانیم از این پس در آسایش و امنیت بیشتری زندگی کنیم. ازاین‌رو، به عقیده‌ی من، برای آن‌که خطاهای گذشته‌مان بخشوده شود، باید خطاهای تازه‌ای مرتکب شویم؛ باید بر شرارت‌های خود بیفزاییم و آتش‌افروزی‌ها و غارت‌ها را بیشتر کنیم. در انجام این کار نیز باید بکوشیم تا هرچه می‌توانیم همدست و همراه بیشتری گرد آوریم؛ زیرا هرگاه شمار گناهکاران بسیار باشد، شمار اندکی به مجازات می‌رسند. جرایم کوچک کیفر می‌بینند، اما جرایم بزرگ و سنگین پاداش می‌یابند. هنگامی که بسیاری گرفتار رنج و زیان شوند، کم‌تر کسی در اندیشه‌ی انتقام برمی‌آید؛ زیرا آدمیان مصایب همگانی را آسان‌تر از زیان‌های شخصی تاب می‌آورند. بنابراین، افزایش شمار بدکاری‌ها دستیابی به بخشایش را آسان‌تر خواهد کرد و راه را برای به‌دست

آوردن آنچه در جهت آزادی خود می‌خواهیم، هموار خواهد ساخت. افزون بر این، آشکار است که سود این کار قطعی است؛ زیرا مخالفان ما پراکنده و ثروتمندند. پراکندگی‌شان پیروزی را نصیب ما خواهد کرد و ثروت‌شان، آنگاه که از آنِ ما شود، مایه‌ی توانگری ما خواهد بود. فریب آن قدمت و اصالت خانوادگی را نخورید که مخالفان‌مان به آن می‌بالند و با آن خود را برتر از ما می‌شمارند. همه‌ی آدمیان از تباری مشترک برخاسته‌اند؛ پس همگی به یک اندازه دیرینه‌اند و طبیعت همه‌ی ما را به یک شیوه آفریده است. اگر ما را برهنه کنند، خواهیم دید که تفاوتی با یکدیگر نداریم. جامه‌ی آنان را بر تن ما و جامه‌ی ما را بر تن آنان بپوشانند، ما را نجیب‌زادگان خواهند پنداشت و آنان را فرومایگان؛ زیرا آنچه همه چیز را دگرگون می‌کند، فقر و ثروت است. بسیار اندوهگین می‌شوم وقتی می‌اندیشم که بعضی از شما در دل از آنچه روی داده است پشیمان‌اند و تصمیم گرفته‌اند که دیگر دست به چنین کارهایی نزنند. اگر چنین باشد، شما آن کسانی نیستید که من می‌پنداشتم؛ زیرا شرم و وجدان نباید هیچ نفوذی بر شما داشته باشند. پیروزمندان، به هر وسیله‌ای که پیروز شده باشند، همواره شایسته‌ی افتخار شمرده می‌شوند. ما نباید اصلاً به وجدان بیندیشیم؛ زیرا هنگامی که آدمی، همچون ما، از گرسنگی، زندان یا مرگ بیم دارد، ترس از دوزخ نه می‌تواند و نه باید هیچ اثری بر او بگذارد. کافی است به کردار آدمیان بنگرید تا ببینید همه‌ی کسانی که به قدرت و ثروت عظیم دست می‌یابند، یا زور به‌کار می‌بندند یا فریب. سپس، برای آن‌که ننگ و رسواییِ شیوه‌های دستیابی به دارایی و قدرت را بپوشانند، می‌کوشند آنچه را با نیرنگ یا خشونت به چنگ آورده‌اند، با نام دروغینِ «کسب حلال» و «سود مشروع» تقدیس کنند. آنان که از بی‌احتیاطی یا نداشتن دوراندیشی از چنین شیوه‌هایی پرهیز می‌کنند، همواره به بندگی و فقر گرفتار می‌شوند؛ زیرا خدمتگزاران وفادار همیشه خدمتگزار می‌مانند و مردمان درستکار همیشه فقیرند. هیچ‌کس از بندگی رهایی نمی‌یابد، مگر آن‌که جسور و پیمان‌شکن باشد؛ و هیچ‌کس از فقر نمی‌گریزد، مگر آن‌که

آزمند و فریبکار باشد. خداوند و طبیعت همه‌ی بخت‌ها و بهره‌های زندگی را در میان آدمیان پراکنده‌اند؛ ازاین‌رو، دستیابی به آنها بیش از آن‌که از راه کوشش و کار حاصل شود، از راه چپاول ممکن است و بیش از کردار نیک، از کردار پلید. از همین‌جاست که آدمیان یکدیگر را می‌خورند و هرکس نتواند از خود دفاع کند، طعمه‌ی دیگری می‌شود. پس هرگاه فرصت دست دهد، باید به زور متوسل شویم. بخت هرگز نمی‌تواند فرصتی مساعدتر از فرصت کنونی پیش روی ما بگذارد؛ اکنون که شهروندان هنوز پراکنده‌اند، سیگنوریا مردد است و مقامات عمومی هراسان‌اند. پیش از آن‌که مخالفان بتوانند به توافقی استوار برسند، به‌آسانی می‌توانیم بر آنان چیره شویم. بدین‌سان یا حکومت سراسر شهر را به دست خواهیم گرفت، یا چنان سهم بزرگی از آن نصیب‌مان خواهد شد که خطاهای گذشته‌مان بخشوده شود و از قدرت کافی برخوردار شویم تا شهر را به تکرار آن خطاها در آینده تهدید کنیم. می‌پذیرم که این راه جسورانه و خطرناک است؛ اما هنگامی که ضرورت فشار می‌آورد، جسارت خود به دوراندیشی بدل می‌شود و مردان دلیر در کارهای بزرگ، به خطر نمی‌اندیشند. اقداماتی که با مخاطره آغاز می‌شوند، سرانجام پاداشی در پی دارند؛ و هیچ‌کس هرگز بی‌تحمل مخاطره‌ای از تنگنا نرهیده است. افزون بر این، از همه‌ی تدارکاتی که دشمنان‌مان برای زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها و ابزارهای کشتار فراهم آورده‌اند، به‌آسانی می‌توان دریافت که خطرِ دست روی دست گذاشتن، بیش از خطرِ کوشش برای تأمین امنیت خویش است؛ زیرا در حالت نخست، مصیبت‌ها قطعی‌اند و در حالت دوم، تنها احتمالی در میان است. چه بسیار شنیده‌ام که از آزمندیِ بالادستان و بی‌عدالتیِ صاحبان مناصب شکایت می‌کنید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که نه‌تنها خود را از سلطه‌ی آنان آزاد سازید، بلکه چنان برتری یابید که آنان بیش از آن‌که شما از ایشان بیم و اندوه داشته باشید، از شما بیمناک و اندوهگین شوند. فرصتی که اوضاع و احوال پیش می‌آورد، از دست می‌رود؛ و هنگامی که از دست رفت، اندیشیدن به بازگرداندنش سودی ندارد. تدارکات دشمنان‌مان را می‌بینید؛

بیایید پیش‌دستی کنیم. آنان که زودتر سلاح برمی‌گیرند، بی‌گمان پیروز خواهند شد؛ دشمنان‌شان را به نابودی خواهند کشاند و خود به سربلندی خواهند رسید. بدین‌سان، افتخار نصیب بسیاری از ما خواهد شد و امنیت بهره‌ی همگان خواهد گشت.» [۳]

این خطابه را ماکیاولی در کتاب سوم، فصل سیزدهم تاریخ‌های فلورانس به رهبر ناشناسی از میان چومپی‌ها نسبت می‌دهد؛ بنابراین، باید میان روایت ماکیاولی و سخنانی که می‌توان وقوع تاریخی آن‌ها را مستقلاً تأیید کرد، تمایز گذاشت. در این خطابه، گوینده کارگران را به تشدید خشونت فرامی‌خواند و فقر و ثروت را عامل اصلی تفاوت منزلت اجتماعی انسان‌ها معرفی می‌کند. اهمیت متن در این است که ماکیاولی چگونه از طریق گفتاری رادیکال، مناسبات قدرت و ثروت را به نقد می‌کشد و هم‌زمان تصویری مسئله‌برانگیز از فرودستان عرضه می‌کند.

جان پی.مک‌کورمیک نشان می‌دهد که نکوهش‌های ماکیاولی از چومپی‌ها را باید در پیوند با ساختار طبقاتی فلورانس و مناسبات قدرتی خواند که قیام علیه آن‌ها شکل گرفت. به تفسیر او، ماکیاولی برای حفظ رضایت حامیان مدیچی، در ظاهر شورشیان را نکوهش می‌کند؛ اما روایت تاریخی‌اش هم‌زمان از شکل‌گیری طبقه‌ای حاکم پرده برمی‌دارد که از پیوند اشراف قدیمی و ثروتمندترین اعضای صنوف پدید آمده بود. این ائتلاف با تکیه بر انحصار صنفی و قدرت سیاسی، کارگران بسیاری را از سازمان صنفی مستقل محروم کرده و آنان را در برابر اربابان خود بی‌پناه گذاشته بود. مسئله‌ی چومپی‌ها را نمی‌توان از این رابطه‌ی مادی میان تولید ثروت و تصاحب قدرت جدا کرد: کسانی که با کار خود ثروت شهر را تولید می‌کردند، از ابزارهای سیاسی و نهادی لازم برای دفاع از خویش محروم بودند؛ در مقابل، ثروتمندان صنوف و متحدان اشرافی آنان، مناسبات موجود را برای بازتولید سلطه‌ی خود به کار می‌گرفتند. سخنرانی رهبر ناشناس چومپی‌ها نیز در این زمینه معنایی فراتر از دعوت به خشونت پیدا می‌کند. گوینده از جهانی سخن می‌گوید که در آن ثروت و فقر منزلت آدمیان را تعیین می‌کنند و قدرت‌های بزرگ از راه زور و فریب به دست می‌آیند، سپس با پوشاندن منشأ واقعی ثروت، آن را به نام کسب مشروع و شایستگی فردی توجیه می‌کنند. این سخنرانی را

نمی‌توان بی‌واسطه بیان دیدگاه خود ماکیاولی یا برنامه‌ی مشترک همه‌ی شورشیان دانست؛ اهمیت آن در شکافی است که میان زبان ظاهراً ضدپلبی روایت و رفتار واقعی چومپی‌ها پدید می‌آید. مک‌کورمیک نشان می‌دهد که آنان، برخلاف توصیه‌های رهبر ناشناس، درصدد برنیامدند تا تمامی قدرت شهر را تصاحب کنند. بااین‌حال، محدودبودن مطالبات‌شان نباید تعارض طبقاتی نهفته در آن‌ها را محو کند. آنان خواهان سازمان صنفی مستقل، امکان گردهمایی، نمایندگی سیاسی و تغییر سیاست مالی حکومت بودند؛ تغییراتی که ازجمله می‌توانست بار بدهی عمومی را از دوش اعضای عادی صنوف به دوش ثروتمندان منتقل کند. این مطالبات در چارچوب تاریخی جمهوری صنفی فلورانس صورت‌بندی شده بودند، اما از مناسباتی پرده برمی‌داشتند که در آن انحصار اقتصادی به امتیاز سیاسی تبدیل می‌شد و محرومیت از سازمان‌یابی، فرودستان را در برابر استثمار بی‌دفاع می‌گذاشت.[۴]

شخصیت میکله دی لاندو در این میان اهمیت ویژه‌ای دارد. مسئله در خوانش مک‌کورمیک مسیر سیاسی‌ای است که او پس از برآمدن از دل بسیج توده‌ای در پیش گرفت. میکله ابتدا در ساختار حکومت تغییراتی ایجاد کرد و برای چومپی‌ها سهمی بی‌سابقه در قدرت سیاسی به وجود آورد؛ سپس به اعطای امتیازهای اقتصادی به سالوسترو دِ مدیچی و دیگر نخبگان ثروتمند روی آورد و کوشید حمایت آنان را نیز به دست آورد. او می‌پنداشت که می‌تواند با توزیع امتیاز و جلب رضایت دو سوی منازعه، قدرت خود را تثبیت کند. اما در منطق سیاسی ماکیاولی، میل فرادستان به سلطه را نمی‌توان با بخشش و امتیازدهی مهار کرد. نخبگانی که قدرت و ثروت‌شان از مناسبات موجود سرچشمه می‌گرفت، دلیلی نداشتند که از امکان بازپس‌گیری امتیازات خود چشم بپوشند؛ درحالی‌که مصالح فرودستان با ادامه‌ی سلطه‌ی همان نخبگان سازگار نبود. میکله با تلاش برای آشتی‌دادن این دو نیروی متعارض، به‌تدریج پایگاه مردمی خود را تضعیف کرد و سرانجام در برابر همان چومپی‌هایی قرار گرفت که او را به قدرت رسانده بودند. از همین‌جا، معنای سیاسیِ خلع‌سلاح فرودستان روشن می‌شود. میکله به‌جای آن‌که نیروی مسلح مردم را به پایه‌ای پایدار برای حکومت جدید تبدیل کند، آنان را خلع‌سلاح کرد و برای سرکوب‌شان به نیروی نظامی متوسل شد. در خوانش مک‌کورمیک، این اقدام با اصولی تعارض دارد که ماکیاولی در *شهریار* و *گفتارها* درباره‌ی

استقرار قدرت سیاسی بر حمایت مردم و مسلح‌کردن آنان مطرح می‌کند.[۵] [۶] نمونه‌ی رومولوس در این زمینه تعیین‌کننده است: تأسیس نظمی سیاسی که بتواند در برابر دشمنان داخلی و خارجی دوام بیاورد، مستلزم آن است که مردم به نیروی مستقل آن نظم تبدیل شوند، نه آن‌که نیروی سیاسی و نظامی‌شان در اختیار حاکمی قرار گیرد که برای حفظ موقعیت خود به نخبگان متکی است. همین منطق در بحث ماکیاولی درباره‌ی «پسران بروتوس» نیز دیده می‌شود؛ یعنی آن نیروهای اشرافی که با نظم سیاسی تازه‌ای که امتیازات‌شان را تهدید کند، سر سازگاری ندارند. از این منظر، خطای میکله با حفظ قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی نخبگان، و هم‌زمان با سلب توان سازمان‌یابی و دفاع از فرودستان، شرایط شکست نظمی را فراهم کرد که خود از دل شورش پدید آمده بود. در این چارچوب، نهادهای سیاسی را نمی‌توان سازوکارهایی خنثی دانست که صرفاً به اصلاح و کارآمدترشدن نیاز دارند. ساختار صنفی فلورانس خود بخشی از مناسبات سلطه بود: مناسباتی که ثروت را در دست گروهی محدود متمرکز می‌کرد و هم‌زمان امکان سازمان‌یابی و دادخواهی را از بخش بزرگی از نیروی کار می‌گرفت. قیاس ماکیاولی میان فلورانس و روم نیز در همین نقطه اهمیت پیدا می‌کند. در *گفتارها*، او منازعات میان اشراف و پلبی‌ها را علت اصلی حفظ آزادی و پیدایش قوانین سودمند در جمهوری روم می‌داند؛ زیرا این منازعات قدرت فرادستان را محدود می‌کردند و امکان کنش سیاسی مستقل مردم را فراهم می‌آوردند. تریبون‌های پلبی در چنین بستری معنا پیدا می‌کنند: آن‌ها نهادی برآمده از کشمکش اجتماعی و ابزاری برای مقابله با قدرت اشراف به شمار می‌رفتند. شکست چومپی‌ها را ازاین‌رو باید در پیوند با شکست امکان تثبیت قدرت سیاسی مستقل فرودستان فهمید. با سرکوب آنان و بازگشت الیگارشی، صنف‌هایشان برچیده شد، نیروی شهروندیِ بالقوه از میان رفت و جمهوری بیش‌ازپیش به نیروهای مزدور وابسته شد. در روایت مک‌کورمیک، این فرجام نشان می‌دهد که چگونه مصالحه با نخبگان، هنگامی که به تضعیف نیروی سازمان‌یافته‌ی مردم می‌انجامد، می‌تواند دستاوردهای یک گسست سیاسی را از میان ببرد و راه بازتولید سلطه‌ی طبقاتی را هموار کند.

منابع

(1) Kitchel, Alex. The Ciompi Revolt of 1378: Socio-Political Constraints and Economic Demands of Workers in Renaissance Florence. Senior Thesis, Hanover College, 2018.

(2) Cadoni, Giorgio. “Ciompo, discorso dell'anonimo.” In Enciclopedia machiavelliana. Roma: Treccani, 2014.

(3) Machiavelli, Niccolò. Florentine Histories. Translated by Laura F. Banfield and Harvey C. Mansfield. Princeton: Princeton University Press, 1988. Book III, chapters 12–18 ؛

(4) McCormick, John P. “Machiavelli, Popular Resistance and the Curious Case of the Ciompi Revolt.” In Penser et agir à la Renaissance, edited by Véronique Ferrer and Philippe Desan, 369–390. Genève: Librairie Droz, 2020.

(5) Machiavelli, Niccolò. The Prince. Chapter 9.

(6) Machiavelli, Niccolò. Discourses on Livy. Book I, chapters 9–10 ؛Book III, chapters 3 and 30.